بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات بنیادین علوم انسانی در چهارچوب رسالت‌های مجمع عالی علوم انسانی اسلامی منتشر می‌شود.

سال ۱۱ / شماره ۱ / شماره پیاپی ۳۸ / بهار ۱۴۰۴

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عطاءالله رفیعی آتانی

سردبیر: احمدحسین شریفی

جانشین سردبیر: سید محمدتقی موحد ابطحی

مدیر اجرایی و بازبین نهایی: سید مهدی موسوی

ویراستار: حمیدرضا عرفانی‌فر

صفحه‌آرا و طراح جلد: اعظم یزدلی

اعضای هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا: **سعید بهشتی** (استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی. تهران. ایران.)، **سید محمدرضا تقوی** (استاد گروه روانشناسی بالینی دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.)، **عطاءالله رفیعی آتانی** (استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علم و صنعت ایران. تهران. ایران.)، **احمدحسین شریفی** (استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). قم. ایران.)، **نجف لک‌زایی** (استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **سید حسین میرمعزی** (دانشیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قم. ایران.)، **حسن آقانظری** (استاد گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)

اعضای مشورتی هیئت تحریریه: **حسین بستان** (دانشیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)، **سید احسان رفیعی علوی** (دانشیار گروه فقه مضاف دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **محمدجواد نوروزی** (استاد گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره))، **جاوید اقبال** (استاد دانشگاه اسلامی علیگر. هند.)، **طلال عتریسی** (استاد دانشگاه بیروت. لبنان.)

نشانی دفتر فصلنامه:

تهران: اتوبان ارتش (شرق به غرب)، بعد از متروی شهید محلاتی، پلاک ۷۹ (ساختمان کاسپین)، طبقه اول، واحد ۲

کد پستی: ۱۹۵۵۷۵۳۷۴۷

تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۷۷۳۸۸

قیمت: ۴۰۰/۰۰۰ تومان

نشانی اینترنتی: frh.sccsr.ac.ir **پست الکترونیک:** frh@sccsr.ac.ir

ISSN: 2476-745X

E-ISSN: 2783-1418

فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی به استناد ماده واحده مصوب مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و براساس مصوبه ۵۸۵ مورخ ۱۳۸۷/۰۶/۲۴ شورای عالی حوزه های علمیه، در جلسه مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۲۰ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی حوزه از شماره ۱۵ به بعد حائز رتبه علمی-پژوهشی شد. رتبه علمی-پژوهشی این فصلنامه با درجه «ب» در تاریخ ۱۴۰۳/۰۵/۱۳ تمدید شده است.

- مقالات و مطالب منتشرشده در فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، لزوماً بیان دیدگاه‌های فصلنامه نیست.
- فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.
- نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ بلامانع است.

فصلنامه علمی - پژوهشی

تحقیقات بنیادین علوم انسانی

| سال ۱۱ | شماره ۱ | شماره پیاپی ۳۸ | بهار ۱۴۰۴ |

فهرست مطالب

۱۱ انتساب روان‌شناسی به اسلام از طریق حکم عقل، با تأکید بر اندیشهٔ محقق عراقی
محسن اکبری، سیدمصطفی حسینی‌نسب

۴۳ معادله سکولاریزاسیون در رویکردهای مطالعاتی ایران
مرتضا بحرانی

۶۹ تحقق مرجعیت علمی تمدن‌ساز انقلاب
بازآرایی علوم انسانی با الگوی نظریه‌پردازی سیستمی ـ دینی
محمدحسین گلکار، فاطمه گلکار، محمدعلی گلکار

۱۱۱ سیر تطوّر تعامل قرآن با فرهنگ زمانه و نقش قرآن
در تحول علوم انسانی در سنت تفسیری مسلمانان (از عصر نزول تا روزگار معاصر)
لیلا رمضان‌نیا سماکوش، محمد شریفی، سیدقاسم حسینی

۱۵۱ روش‌شناسی پارادایمیک مقالات نظریه‌پردازی داده‌بنیاد طلاق در ایران
سیدمحسن ملاباشی، مهدی حسین‌زاده یزدی

۱۸۵ واکاوی نقش مبانی پیشینی در شکل‌گیری واگرایی میان پارادایم‌های برهانی و تبیینی:
مطالعه تطبیقی دین‌پژوهی در آرای جوادی آملی و دورکیم
محمدمحسن توحیدی‌نیا، راضیه جودکی

Paradigmatic Methodology of Grounded Theory of Divorce Articles in Iran

Sayyed mohsen mollabashi *
Assistant Professor, Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author)
mollabashi@ut.ac.ir

Mahdi hoseinzade yazdi
Associate Professor, Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran
ma.hoseinzade@ut.ac.ir

Abstract

According to statistics from the Civil Registration Organization, divorce is an increasing phenomenon; of course, in each country, it has specific causes and factors, and it is no secret to anyone how much people involved in it suffer from crisis. Due to the consequences of divorce for individuals in society and the subsequent creation of adverse social consequences, including harming the family institution, reducing it is one of the goals of policymakers, and to achieve this goal, it is necessary to produce theories that can properly organize the causes, factors, and solutions to reduce it in a scientific manner. One way to organize a scientific theory, even with a limited scope, is the grounded theory method . Many researchers have tried to serve society in this way; but due to their unfamiliarity with the methodological framework of grounded theory, they have made fundamental errors in conducting research that have damaged the credibility of their research. Accordingly, the question of this research is what are the methodological indicators of the grounded theory method and how to fundamentally criticize research based on these indicators. The method of this research is also paradigmatic methodology, and in addition to extracting these indicators, we try to criticize a number of grounded theory articles on the topic of divorce based on these indicators and help them become more scientific.

Keywords: Paradigmatic methodology, grounded theory, divorce, Iranian social issues.

https://orcid.org/0009-0007-1028-8174

مقاله علمی پژوهشی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۳

روش‌شناسی پارادایمیک مقالات نظریه‌پردازی داده‌بنیاد طلاق در ایران

سیدمحسن ملاباشی
استادیار گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
mollabashi@ut.ac.ir
مهدی حسین‌زاده یزدی
دانشیار گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران
ma.hoseinzade@ut.ac.ir

چکیده
براساس آمار سازمان ثبت احول، طلاق پدیده‌ای رو به فزونی است؛ البته در هر بومی، علل و عوامل ویژه‌ای دارد و بر کسی پوشیده نیست تا چه اندازه افراد درگیر با آن، دچار بحران می‌شوند. به‌دلیل وجود همین پیامدهای طلاق برای افراد جامعه و در پی آن، ایجاد پیامدهای ناگوار اجتماعی، ازجمله آسیب‌رساندن به نهاد خانواده، کاهش آن یکی از اهداف سیاست‌گذاران بوده و برای دست‌یافتن به این هدف، تولید نظریه‌هایی که بتواند به‌درستی علل و عوامل و راهکارهای کاهش آن را با نظمی علمی سامان دهد، ضروری است. یکی از راه‌های سامان‌دادن نظریه‌ای علمی، حتی با گسترهٔ محدود، روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد است. پژوهشگران بسیاری کوشیده‌اند از این راه به جامعه خدمت رسانند؛ اما به‌دلیل ناآشنایی با چهارچوب روش‌شناختی روش داده‌بنیاد، در انجام پژوهش دچار خطاهای بنیادینی شده‌اند که اعتبار پژوهش آن‌ها را خدشه‌دار ساخته است. بر همین اساس، پرسش این پژوهش چیستی شاخص‌های روش‌شناختی روش داده‌بنیاد و چگونگی نقد بنیادین پژوهش‌ها براساس این شاخص‌هاست. روش این پژوهش نیز روش‌شناسی پارادایمیک است و می‌کوشیم افزون بر استخراج این شاخص‌ها تعدادی از مقالات داده‌بنیاد با موضوع طلاق را براساس این شاخص‌ها به نقد بکشیم و به علمی‌ترشدن آن‌ها کمک کنیم.
واژگان کلیدی: روش‌شناسی پارادایمیک، نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، طلاق، مسائل اجتماعی ایران.

مسئلهٔ پژوهش

براساس آمار رسمی منتشرشده از سوی سازمان ثبت احوال کشور، طلاق در کشور در حال افزایش است. طبیعی است برای مواجههٔ درست و علمی و کارآمد با چنین پدیدهٔ اجتماعی به چهارچوبی علمی نیازمندیم تا بتوانیم به‌درستی و به‌دقت، علل و عوامل ایجاد و افزایش آن را دریابیم و پس‌از آن، راهبردها و راهکارهایی برای مدیریت و کاهش آن طراحی کنیم؛ اما در کشورمان در این زمینه دچار کمبود هستیم؛ یعنی به‌قدر کافی نظریه‌هایی دربارهٔ انواع مسائل و آسیب‌های اجتماعی، ازجمله طلاق در اختیار نداریم که بتواند به اهداف پیش‌گفته جامهٔ عمل بپوشاند. بی‌گمان، این کمبود، علل و عوامل بسیاری دارد که بررسی و حتی برشمردن آن‌ها از توان این پژوهش بیرون است؛ اما براساس نظر بسیاری از صاحب‌نظران کشورمان (ایمان، ۱۳۹۷، ص ۹۷ و ۹۸) یکی از علل و عوامل بروز این وضعیت، بی‌توجهی یا کم‌توجهی به نظم پارادایمیک در پژوهش‌های اجتماعی است. هر پارادایم موظف است با تدوین چهارچوب و پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه، زمینه‌های انجام پژوهش علمی را فراهم سازد. هرکدام از عرصه‌هایی که در پارادایم از نظر گذراندیم، افزون بر انسجام درونی، با دیگر عناصر و اجزای پارادایم نیز دارای انسجام و ارتباط منطقی‌اند و به این وسیله اعتبار علمی پژوهش‌هایی که در چهارچوب این پارادایم به انجام می‌رسد، تضمین می‌شود یا به تعبیر دیگر، هرچقدر این نظم و انسجام عناصر و اجزای پارادایم بیشتر باشد، اعتبار علمی آن افزایش می‌یابد.

با توجه به این کمبود چهارچوب‌های نظری، روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد یکی از روش‌هایی است که بسیاری از پژوهشگران کوشیده‌اند به‌کمک آن، به نظریه‌ها یا دست‌کم، تحلیل‌هایی نو دربارهٔ مسائل و آسیب‌های اجتماعی دست یابند؛ اما این پژوهش‌ها نیز

به‌دلیل رعایت‌نکردن نظم و انسجام پارادایمیک، نتوانسته‌اند انتظارات را برآورده سازند. بر همین اساس، پرسش بنیادین این پژوهش این است که چهارچوب و شاخص‌های روش‌شناختی پارادایم تفسیرگرایی که روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد ذیل آن جای می‌گیرد و چهارچوب و شاخص‌های روش‌شناختی روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد چیست و چگونه می‌توان به‌کمک این شاخص‌ها به بررسی و نقد مقالات انجام‌شده با این روش دربارهٔ طلاق پرداخت و به ارتقای سطح اعتبار و اتقان علمی آن‌ها کمک کرد. در راستای پاسخ‌دادن به پرسش اصلی این پژوهش، در ادامه، پس از بیان روش و پیشینهٔ پژوهش، نگاه کوتاهی به چهارچوب مفهومی پژوهش می‌اندازیم و پس از آن، با نگاه بسیار کوتاه به چهارچوب و شاخص‌های روش‌شناختی پارادایم تفسیرگرایی، شاخص‌های روش‌شناختی روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد را بررسی می‌کنیم و در گام پایانی، تعدادی از معتبرترین مقالات انجام‌شده با این روش دربارهٔ طلاق را براساس این شاخص‌ها به نقد می‌کشیم.[1]

روش پژوهش

روش این پژوهش روش‌شناسی پارادایمیک است. عنوان این روش، شاید جدید به‌نظر برسد؛ اما پشتوانهٔ علمی روشنی دارد که همان فراتحلیل یا فرانظریه است؛ چنان‌که ریتزر می‌گوید: «فراتحلیل را می‌توان به‌عنوان بررسی اصول اساسی دانش انباشتهٔ موجود تعریف کرد. تنها جامعه‌شناسان نیستند که فراتحلیل انجام می‌دهند و دیگران ازجمله فیلسوفان و روان‌شناسان و تاریخ‌نگاران نیز این کار را انجام می‌دهند. [...] ترنر میان فرانظریه‌هایی که

۱. در راستای دغدغهٔ این پژوهش، سه مقالهٔ دیگر نیز از نویسندگان این پژوهش، به چاپ رسیده است: «روش‌شناسی مقالات طلاق در ایران»، «روش‌شناسی پارادایمیک مقالات اثباتی فقر در ایران» و «روش‌شناسی پارادایمیک مقالات پدیدارشناسانهٔ آسیب‌های اجتماعی در ایران».

در جست‌وجوی پایه‌گذاری پیش‌نیازهای نظریه‌سازی‌اند و فرانظریه‌های دیگری که نظریه‌های ساخته‌وپرداخته‌شده را موضوع بررسی‌شان قرار می‌دهند، به‌درستی تمایز قائل شده است» (ریتزر، ۱۳۸۹، ص ۶۲۵ و ۶۲۶). به‌طور مشخص، روش این پژوهش از نوع دوم است. در این پژوهش در پی کاربست لوازم روش‌شناختی اصول اساسی دانش در پژوهش‌های اجتماعی هستیم که مبتنی بر پارادایم‌های علوم اجتماعی است؛ البته نه به این معنا که نظریهٔ پارادایم دربارهٔ علم را پذیرفته‌ایم؛ بلکه به‌این‌معنا که در پی لوازم اصول اساسی دانش در علوم اجتماعی هستیم و پارادایم این اصول اساسی را سامان می‌دهد. در روش‌شناسی پارادایمیک، در گام نخست، ابتدا شاخص‌های روش‌شناختی، یعنی شاخص‌هایی که منطق علمی حاکم بر پژوهش را سامان می‌دهند و از پارادایم مرجع گرفته می‌شوند، احصا می‌کنیم و در گام دوم، براساس این شاخص‌ها به نقد پژوهش‌ها می‌پردازیم تا میزان پیروی آن‌ها از پارادایم مرجع پژوهش آشکار شود. بنابراین، این پژوهش به‌طور مشخص، پژوهشی بنیادین و در گسترهٔ فلسفهٔ علوم اجتماعی و فلسفهٔ روش است و پژوهشی اجتماعی در معنای دانشگاهی و رایج آن نیست؛ بنابراین، ذیل دوگانهٔ کمّی یا کیفی پژوهش‌های اجتماعی دسته‌بندی نمی‌شود.

روش جست‌وجو و انتخاب مقالات

پس از جست‌وجوی طلاق در تارنماهای SID، ISC، نورمگز و پرتال جامع علوم انسانی، مقالاتی که این شش ویژگی را داشتند، احصا شد: ۱. طلاق در عنوان پژوهش؛ ۲. علمی‌پژوهشی؛ ۳. انجام پژوهش در ایران؛ ۴. چاپ مقاله در مجله‌های جامعه‌شناختی؛ ۵. داشتن رویکرد و هدف جامعه‌شناختی. ۶. پیروی از روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد. از بین مقالات احصاشده، با روش نمونه‌گیری هدفمند، قوی‌ترین پژوهش‌ها از نظر علمی برای

بررسی در این مقاله انتخاب شدند تا نمونهٔ مناسبی برای کاربست شاخص‌های روش‌شناختی پارادایمیک روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد باشند. البته آنچه در کانون توجه این پژوهش قرار دارد، احصای شاخص‌های روش‌شناختی پارادایمیک و نحوهٔ کاربست آن‌ها در بررسی و نقد مقالات به‌منظور ارتقای اعتبار علمی آن‌هاست و چون ادعای تعمیم در این پژوهش مطرح نیست، تعداد مقالات بررسی‌شده، اهمیت چندانی ندارد.

پیشینهٔ پژوهش

طبیعی است در پیشینهٔ پژوهش، تحقیقاتی بررسی می‌شوند که پرسش‌هایی مشابه پژوهش حاضر داشته باشند. پرسش بنیادین این پژوهش، چیستی شاخص‌های روش‌شناختی روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد و نقد پژوهش‌های انجام‌شده براساس این شاخص‌هاست. روش‌شناسی هم در این پژوهش در معنای بررسی و نقد منطق علمی حاکم بر پژوهش علمی است، نه نقد روش تحقیق به‌کارگرفته‌شده در پژوهش. بر همین اساس، پژوهشی با پرسش مشابه این پژوهش در گسترهٔ پژوهش‌های داده‌بنیاد وجود نداشت که بتوان در پیشینهٔ پژوهش به آن بپردازیم و تفاوت‌های این پژوهش با آن‌ها را تشریح کنیم.

چهارچوب مفهومی پژوهش

روش‌شناسی

بسیاری از پژوهشگران و حتی بسیاری از منابع علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی واژگان «روش» و «روش‌شناسی» را به‌جای هم به کار می‌روند (Blaikie, 2007, p. 8; Bryman, 2008, p. 159) تا حدی که برخی از پژوهش‌های جامعه‌شناسی به‌جای عنوان «روش پژوهش» در پژوهش خود، از عنوان «روش‌شناسی پژوهش» استفاده می‌کنند. روش‌شناسی از موضعی بیرون

از پژوهش، شیوه‌های استدلال و راه‌های دستیابی به معرفت جدید و روش‌های تحقیق، همچـون قیـاس و اسـتقرا و دلیـل نقلـی یـا مبـانی و پیش‌فرض‌هـای معرفت‌شـناختی و ارزش‌شـناختی و هستی‌شناختی و انسان‌شناختی پژوهش را بررسی می‌کند و در صورت نیاز بـه نقـد می‌کشـد. در یک کلام، روش پژوهش مربوط به انجام پژوهش است و روش‌شناسی پژوهش مربوط به پس از انجام پژوهش. به‌بیانی‌دیگـر می‌تـوان گفـت، روش پـژوهش را پژوهشـگرِ آن پـژوهش انتخـاب می‌کند و به‌کار می‌گیرد؛ اما روش‌شناسی پـژوهش را شخصـی غیـر از او انجـام می‌دهـد. روش پژوهش سازوکار انجام پژوهش دربارهٔ موضوع آن علم است؛ امـا روش‌شناسـی پـژوهش دربـارهٔ پژوهش، تحقیق می‌کند. به‌بیان تمثیلی استفان کستلز، می‌توان گفت روش‌شناسی نمودار ما برای حرکت در دنیای اجتماعی است؛ درحالی‌که روش‌ها ابزار تجـارت مـا هسـتند. اسـتفان کسـتلز معتقـد اسـت روش‌شناسـی دربـارهٔ منطـق بنیـادین پـژوهش اسـت و ارتبـاط تنگـاتنگی بـا معرفت‌شناسی، یعنی «نظریهٔ دانـش»[1] دارد. معرفت‌شناسـی پرسـش‌هایی ازایـن‌دسـت را بـرای واکاوی و پاسخ‌دادن برمی‌گزینـد: دانـش چیسـت؟ چگونـه دانـش بـه دسـت می‌آیـد؟ چگونـه می‌توانیم چیزی را درست بدانیم؟ چگونه می‌توان دربارهٔ رفتاری اجتماعی یا رابطـه‌ای اجتمـاعی، مانند فراوانی آن، اهمیت آن، فرایندی که ازطریـق آن بـه‌وجـود می‌آیـد و پیونـدهای آن بـا دیگـر جنبه‌های موقعیتی اجتماعی، اطلاعاتی کسب کنیم؟ چه‌چیزی ما را بـه ایـن بـاور می‌رسـاند کـه روش‌های جمع‌آوری و تجزیه‌وتحلیل داده‌هایی که می‌خواهیم از آن‌هـا اسـتفاده کنـیم، درواقـع، داده‌های معتبر و قابل‌اعتمادی را ارائه می‌دهند؟ چگونه می‌توان اهمیت و معنای یک رفتار یا نهاد اجتمـاعی را ازسـوی افـراد شـرکت‌کننده درک کـرد؟ روش‌شناسـی شـامل کـاربرد سـامان‌مند معرفت‌شناسی در موقعیت‌های پژوهشی است و با اصول روش‌ها و مفاهیم و قوانین رویه‌ای کـه در هر رشتهٔ علمی به‌کار گرفته می‌شود، سروکار دارد (Castles, 2012, 7 & 3).

1. Knowledge theory.

پارادایم

کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی تعریف روشنی از پارادایم به دست نمی‌دهد که بتوان با ارجاع به آن، آن را شناخت و فقط براساس مؤلفه‌ها و کارکردهای گوناگونی که دارد، می‌توان تا حدی معنای آن را کاوید (صادقی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۹) و به همین دلیل، هرکدام از مفسران، چند معنا برای آن برشمرده‌اند: ۱. قوانین و مفروضات نظری مصرحی است که می‌توان آن‌ها را با اجزای استخوان‌بندی برنامهٔ پژوهشی ایمره لاکاتوش[1] مقایسه کرد. ۲. دربردارندهٔ شیوه‌های پذیرفته‌شدهٔ تطبیق قوانین بنیادین به چند وضعیت گوناگون‌اند؛ برای نمونه، پارادایم نیوتنی مشتمل است بر روش‌های تطبیق قوانین نیوتن به حرکت نجومی، پاندول‌ها، برخورد توپ‌های بیلیارد و... . ۳. بعضی اصول بسیار کلی مابعدالطبیعی که پژوهش درون پارادایم را هدایت می‌کند. ۴. همهٔ پارادایم‌ها دربردارندهٔ برخی سفارش‌های بسیار کلی روش‌شناختی‌اند: «به‌طور جدی بکوشید پارادایم خود را با طبیعت وفق دهید» یا «تلاش‌های ناموفق در ایجاد سازگاری بین پارادایم و طبیعت را به‌منزلهٔ مسئله‌ای جدی قلمداد کنید» (چالمرز، ۱۳۸۹، ص ۱۰۹ و ۱۱۰). زمانی که به کوهن نقد کردند که پارادایم در آثار او تعریف مشخصی ندارد، او توضیح داد که پارادایم دو کاربرد بنیادین دارد: ۱. چهارچوب حوزهٔ تخصصی؛ ۲. الگوهای پژوهشی (صادقی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۹). بر همین اساس، جان لازی در کتاب درآمدی تاریخی به فلسفهٔ علم[2] دو معنای کلی برای پارادایم مطرح می‌کند: «۱. نوعی چهارچوب ذهنی[3] یا مجموعهٔ کاملی از اعتقادها، ارزش‌ها، شگردها[4] و... است که به اعضای یک جامعهٔ مشخص تعلق دارد. ۲. پارادایم به‌معنای

1. Imre Lakatos.
2. A historical introduction to the philosophy of science.
3. disciplinary matrix.
4. techniques.

خاص و محدود عبارت است از یک مثال و سرمشق[1] و یک نمایش مؤثر از یک نظریهٔ علمی. نمونه‌ها و سرمشق‌های گفته‌شده معمولاً در کتاب‌های درسی‌ای که دربرگیرندهٔ نظریه‌ها و کاربرد آن‌هاست، بیان می‌شوند و تعمیم می‌یابند و اصلاح می‌شوند» (لازی، ۱۳۹۶، ص ۳۵۴ و ۳۵۵). در مجموع، در این پژوهش پارادایم را در معنای نخست و به‌طور مشخص در معنای پیش‌فرض‌های بنیادینی که ساحت‌های هست‌شناختی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی را دربرمی‌گیرد، در نظر داریم و در این پژوهش بر چهارچوب روش‌شناختی که ذیل پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی قرار می‌گیرد، متمرکزیم.

نظریه‌پردازی داده‌بنیاد

در ابتدا لازم است به ترجمه‌های گوناگون از اصطلاح گرندد تئوری در زبان فارسی اشاره کنیم: نظریهٔ زمینه‌ای، نظریهٔ مبنایی، نظریهٔ برپایه، نظریه‌پردازی داده‌بنیاد و... . در اینجا از هرگونه بحث لغت‌شناسانه و ترجمه‌ای، به‌دلیل فرصت محدود این پژوهش، چشم می‌پوشیم و اصطلاح نظریه‌پردازی داده‌بنیاد را برمی‌گزینیم تا دچار نایکدستی در کاربرد این اصطلاح در متن پژوهش نشویم. پیش از واکاوی روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد و کنکاش زمینه‌های نظری و فلسفی آن، به‌منظور کشف چهارچوب روش‌شناختی‌اش، لازم است به چند نکته اشاره کنیم. در روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد ارتباط نزدیک و ناگسستنی بین فلسفه و روش تحقیق وجود ندارد. نخست اینکه هیچ نظریه و رویکرد فلسفی نیست که همچون پدیدارشناسی به نظریهٔ زمینه‌ای نزدیک باشد و بر آن سایه افکنده باشد. دوم اینکه نظریه‌های فلسفی هم که در آثار شارحان به‌عنوان مبانی فکری و نظری روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد از آن یاد کرده‌اند، تأثیرهایی ضمنی و الهام‌بخش بر این روش نهاده‌اند، نه تأثیرهایی مستقیم و روشن و انکارناپذیر؛ بنابراین، با وجود بررسی بسیار کوتاه زمینه‌های فکری و فلسفی این

1. exemplar.

روش، به سراغ مهم‌ترین منابع روشی آن می‌رویم و می‌کوشیم شاخص‌های مـدنظرمان را از آن استخراج کنیم.

روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد هم ریشه‌های فکری و فلسفی مشخصـی دارد و بـرای فهـم ژرف‌تر و موشکافانه‌تر آن و همچنین یافتن شاخص‌های روش‌شناختی برای نقد مقالاتی کـه با این روش انجام شده‌اند، ناگزیریم نگاهی هرچند گذرا به این مبانی بیندازیم. این روش ذیل پارادایم تفسیرگرایی جای می‌گیـرد؛ امـا به‌صـورت دقیـق‌تر، مبتنـی بـر دو سـنت فلسـفی و جامعه‌شناختی است: کنش متقابـل نمـادین و عمـل‌گرایی یـا پراگماتیسـم. ایـن ادعـا را در پیش‌فرض‌های بنیادینی که شرام برای روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد مطرح می‌کند و به‌کوتاهی شرح می‌دهد نیز می‌توان مشاهده کرد: ۱. انسان‌ها عامل‌های هدفمندی‌اند که نقشی فعال در تفسیرکردن و پاسخ‌دادن به موقعیت‌های پروبلماتیک ایفا می‌کنند و فقط به تجربه‌ها و محرک ها واکنش نشان نمی‌دهند. ۲. افراد براساس معنا دست به کنش می‌زنند و این معنا از طریق تعامل و تعریف و بازتعریف می‌شود. ۳. واقعیت اجتماعی به‌صورت اجتماعی سـاخته مـی شود و پیوسته در حال دگرگونی است. ۴. نکتهٔ بنیـادین در فهـم چیسـتی در حـال دگرگـونی رویدادها آگاهی از روابط چندسویهٔ علل و شرایط و پیامدهاست. ۵. نظریه، فقـط صـورت بندی برخی ابعاد کشف‌شدهٔ یک واقعیت نیست؛ بلکه تفسیرهای مشروط و خطاپذیری است که به زمانِ ریشه‌یافته در تاریخ محدود بوده و پیوسته به روزآمدی نیاز دارد (شـرام، ۲۰۰۳، ص ۷۴؛ به‌نقل از محمدپور، ۱۴۰۰، ص ۲۷۷). با توجه به برخی تفاوت‌های رویکردی در انجام پژوهش با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد و همچنین به پیـروی از آن، در مراحـل انجـام پژوهش و شاخص‌های ارزیابی آن، می‌توان پنج گونهٔ متفاوت از این روش را شناسایی کرد که از نظر تاریخی هم براساس آنچه در ابتدای همین بحث از نظر گذرانـدیم، قابـل ردگیـری و بررسی است (فلیک، ۱۴۰۱، ص ۳۷ و ۳۸؛ فراستخواه، ۱۴۰۰، ص ۹۵-۱۲۳):

۱. کلاسیک (گلیزر): گلیزر و استراس از ابتدا از دو مکتب دانشگاهی وارد همکاری با هم شدند و همین اختلاف باعث شد به‌سرعت راهشان از هم جدا شود و پژوهشگران و اندیشمندان دیگری هم از هرکدام از این دو پیروی کردند و این تنوع در روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد شکل گرفت. روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد کلاسیک که گلیزر آن را نمایندگی می‌کند، با پافشاری بر اولویت‌بخشیدن به انعطاف و داده‌های میدانی و فاصله‌گرفتن از بستن دست‌وپای پژوهشگر در فرایند جمع‌آوری و تحلیل داده، ضمن تأکید بر قواعد اعتبار علمی بر چهار اصل بنیادین پافشاری می‌کند: ۱. کارایی؛ ۲. برازش؛ ۳. ارتباط؛ ۴. تعدیل‌پذیری.

۲. سیستماتیک (استراس‌کوربین): استراس برخلاف گلیزر، بر بایستگی قاعده‌مندکردن پژوهش پافشاری می‌کرد و بر همین اساس نیز می‌توان نسخهٔ پیشنهادی او و کوربین را روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد سیستماتیک نامید؛ زیرا از نظر او پژوهشگر باید روش روشنی برای تحلیل به کار گیرد و کدگذاری‌های مرحله‌مندی ازجمله باز و محوری و انتخابی را موشکافانه انجام دهد و به‌روشنی این مراحل پژوهش را با مخاطب پژوهش در میان بگذارد. بر همین اساس، پژوهشگر باید الگویی دربردارندهٔ پدیدهٔ مرکزی (مقولهٔ اصلی)، زمینه‌های خاص، راهبردها، عوامل واسطه‌ای و مداخله‌کننده، موجبات علّی و نیز نتایج و آثار دست یابد. این نسخه، تفاوت‌های آشکاری با نسخهٔ نخست دارد و جالب اینکه در کشورمان نیز اغلب همین نسخه را از روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد می‌شناسند و در پژوهش‌ها به کار می‌گیرند. شاید اصلی‌ترین دلیل آن، ترجمهٔ کتاب استراس و کوربین باشد که به مرجع اصلی پژوهش‌های کیفی با روش داده‌بنیاد تبدیل شده است و به همین دلیل هم در اینجا توجه ویژه‌ای به آن می‌کنیم.

۳. ساختن‌گرا (چارمز): این نسخه به‌طور مشخص متأثر از رویکرد کلاسیک گلایزر است و تأثیرپذیری بسیاری هم از کنش متقابل نمادین دارد؛ یعنی پافشاری بر فهم ژرف

معنای مدنظر کنشگران دارد و بر این باور است که پژوهشگران باید با کمترین دخل‌وتصرف ممکن این داده‌ها را دریابند و تحلیل کنند. دربارهٔ آنچه چارمز می‌گوید و در اینجا عنوان ساختن‌گرا را برای آن برگزیده‌ایم، در یک کلام می‌توان گفت شباهت‌ها و نزدیکی‌های بسیاری با مطالعهٔ مردم‌نگارانه دارد. البته نباید این بدفهمی ایجاد شود که معتقد است پژوهشگر باید فقط ناقل گفته‌های کنشگران باشد؛ بلکه باید به‌خوبی و با ذهنی نوآورانه و نظری معناهای مدنظر آن‌ها را کشف کند و آن‌ها را با کمترین تحریف به چهارچوبی علمی نزدیک سازد.

۴. تحلیل موقعیت (کلارک): این رویکرد به‌طور مشخص نسخه‌ای پست‌مدرن از روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد به حساب می‌آید و از نظر مبانی و پیش‌فرض‌های نظری و فلسفی از مباحث تحلیل گفتمان میشل فوکو و نظریهٔ «کنشگرشبکهٔ» برونو لاتور تأثیر پذیرفته است. در این نسخه، به‌جای پافشاری بر زمینه و بافتار تأکید بر موقعیت است؛ زیرا کلارک بر این باور است که موقعیت، پیوسته در حالت پویایی و دگرگونی است و به همین دلیل هم رویکرد استراس‌کوربین را حداقلی و ناتوان از نشان‌دادن این دگرگونی و گوناگونی می‌داند و پیشنهاد اصلی و تقریباً تفاوت بنیادینی که نسبت به نسخه‌های دیگر از روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد مطرح می‌کند، ترسیم نقشه برای نشان‌دادن روابط پیچیده و چندسویه و پویای متغیرهای اجتماعی در یک موقعیت ویژه و منحصربه‌فرد است.

۵. تحلیل ابعاد (شاتزمن): شاتزن یکی از همکاران گلیزر و استراس بود و نسخهٔ پیشنهادی‌اش وفادارترین نسخه به الگوی نخستین روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد است که گلیزر و استراس طراحی کرده بودند. او، هم دغدغهٔ وفاداری به عینیت دارد و هم کشف نظریه از طریق سازوکاری ساخت‌مند. مراحل پیشنهادی او را به‌صورت غیرخطی می‌توان چنین توصیف کرد: ۱. استفهام؛ ۲. تفکیک؛ ۳. کشف ارتباط‌ها؛ ۴. بازنمایی؛ ۵. مقایسه.

در اینجا درصدد توصیف دقیق و کاربردی هرکدام از انواع روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد نبودیم؛ اما به‌عنوان توصیفی کوتاه از روشی که شاتزمن پیشنهاد می‌دهد، می‌توان گفت او بر این باور است که پژوهشگر باید ابتدا به‌دقت مشاهده کند و برای تک‌تک ویژگی‌ها و ابعاد پدیدهٔ مدنظر عنوان و برچسبی جداگانه تعریف کند؛ زیرا با اسم مستقل است که ابعاد گوناگون دیده می‌شوند؛ اما این ریزبینی و جزءنگری نباید به نادیده‌گرفته‌شدن کلیت آن بینجامد و این فرایند باید گام‌به‌گام با درنظرگرفتن تأثیرهای دوسویهٔ هرکدام از این ابعاد و ویژگی‌ها بر هم به تصویری همه‌جانبه از پدیده منجر شود.

شاخص‌های روش‌شناختی پارادایم تفسیرگرایی

می‌توان گفت در پارادایم تفسیرگرایی احصای شاخص‌های روش‌شناختی به دلیل ابتنای بر سنت‌های فلسفی گوناگون (گیدنز، ۱۳۹۹، ص ۹۱ و ۹۲)، فقدان برداشت نظری و روش‌شناختی واحد (فلیک، ۱۳۸۸، ص ۱۸)، کمبود تعریف ایجابی از ویژگی‌های پژوهش (مردیها، ۱۳۸۷، ص ۲۳) و فقدان رویکرد واحد، برای نمونه، در هدف پژوهش کیفی، دشوار است. البته این به‌این‌معنا نیست که هیچ نقطهٔ مشترکی بین روش‌های گوناگون کیفی وجود ندارد. کرسول ویژگی‌های پژوهش تفسیری را چنین برمی‌شمرد: ۱. موقعیت طبیعی؛[1] ۲. پژوهشگر به‌عنوان ابزار کلیدی؛ ۳. منابع چندگانهٔ داده‌ها؛[2] ۴. تحلیل استقرایی داده‌ها؛ ۵. طرح نوظهور؛[3] ۶. لنزهای نظری؛[4] ۷. نگاه جامع (کرسول، ۱۳۹۱، ص ۲۹۸-۳۰۱). فلیک ویژگی‌های اساسی پژوهش کیفی را این‌چنین خلاصه می‌کند: ۱. تناسب نظریه‌ها و روش‌ها؛ ۲. دیدگاه‌های شرکت‌کنندگان در تحقیق کیفی و تنوع آن‌ها؛ ۳. تأثیر دوسویهٔ

1. Natura setting.
2. Multiple sources of data.
3. Emergent design.
4. Theoretical lenses.

پژوهشگر و پـژوهش؛ ۴. گونـاگونی رویکردهـا و روش‌هـا (فلیـک، ۱۳۸۸، ص ۱۵-۱۸). محمـدپور هـم ویژگی‌هـای پـژوهش کیفـی را چنـین می‌دانـد: «۱. ذهن‌گرایـی در برابـر عین‌گرایـی؛[1] ۲. تک‌واقعیـت‌گرایی در برابـر چنـدواقعیت‌گرایی؛[2] ۳. کشـف در برابـر اندازه‌گیری؛[3] ۴. تحلیل روایتی؛[4] ۵. غوطه‌وری در برابر جدایی؛[5] ۶. بسترمحوری در برابـر بسـترگریزی[6] (محمـدپور، ۱۴۰۰، ص ۱۰۱-۱۰۳). در مجمـوع، می‌تـوان چهـارچوب روش‌شناختی پارادایم تفسیری را چنین برشمرد: ۱. کل‌گرایی؛ ۲. عمق (ایمـان، ۱۳۹۰، ص ۱۶۵-۱۶۷؛ مردیها، ۱۳۸۷، ص ۲۵ و ۲۶)؛ ۳. تبیین (نیومن، ۱۳۹۵، ص ۱۳۶-۱۵۴).

شاخص‌های روش‌شناختی نظریه‌پردازی داده‌بنیاد

دست‌کم پنج رویکرد بنیادین در روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد بـه چشـم می‌خـورد. طبیعـی است برای استخراج شاخص‌های روش‌شناختی برای نقد روش‌شناسانهٔ ایـن پژوهش‌هـا بـا مشکلی بنیادین روبه‌روییم؛ اما با توجـه بـه اینکـه مـا در ایـن پـژوهش فقـط درصـدد نقـد روش‌شناسانهٔ مقالات مسائل اجتمـاعی ایـران کـه بـا روش نظریـه‌پردازی داده‌بنیـاد انجـام شده‌اند، هستیم، می‌توانیم به این نکتهٔ مهم توجه کنیم که این پژوهش‌ها از چه رویکـردی از بین رویکردهای پنج‌گفته پیروی کرده‌اند و بر همین اساس ما هم شاخص‌های روش‌شناسانهٔ خود را از دل همین رویکرد برگزینیم.

دربارهٔ این نکته که در رشته‌های گونـاگون و کشـورهای مختلـف دنیـا کـدام‌یک از ایـن رویکردها بیشتر به کار گرفته شده‌اند، نمی‌توان اظهارنظری دقیـق مطـرح کـرد؛ امـا دربـارهٔ پژوهش‌هایی که در کشورمان انجام شده است، با توجه به دو نکته می‌توان گفت آنچه مبنای

1. Subjectivism vs. objectivism.
2. Mono-reality vs. multi-realities.
3. Discovery vs. measurement.
4. Narrative analysis.
5. Immersion vs. isolation.
6. Contextualism vs. de- Contextualism.

اصلی پژوهش‌های انجام‌شده با روش روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد است، رویکرد کوربین‌استراس است. این ادعا را، هم با نگاهی به منابع ترجمه‌شده از این روش در کشور و منابع ذکرشده در انتهای پژوهش‌ها می‌توان تا حد زیادی به اثبات رساند و هم با بررسی بخش روش تحقیق این پژوهش‌ها که اغلب به کتاب کوربین و استراس ارجاع داده‌اند. بر همین اساس، در ادامه می‌کوشیم براساس همین کتاب، سه شاخص اصلی برای نقد روش‌شناسانهٔ مقالات با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد را شرح دهیم.

کوربین و استراس در انتهای کتاب خود عنوان مجزا و کوتاهی را به شرح و تبیین «معیارهای ارزیابی مطالعات نظریهٔ مبنایی» اختصاص داده‌اند. ذیل این عنوانِ حدوداً ده‌صفحه‌ای پس از تشریح تفاوت‌های مهم بین پژوهش‌های کمّی و کیفی و طبیعتاً شاخص‌های ارزیابی متفاوت این دو نوع روش، هفت شاخص برای ارزیابی پژوهش‌های انجام‌شده با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد را شرح می‌دهند که از این تعداد تقریباً چهار شاخص به حوزهٔ روش تحقیق مربوط می‌شود و سه شاخص، به منطق و فلسفهٔ پژوهش که ما در روش‌شناسی، آن را برمی‌رسیم، اختصاص دارد.

نخستین شاخص یا ویژگی، تعمیم‌پذیری است. در روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد با توجه به اینکه این روش می‌تواند در ابعاد گوناگون ازنظر گستردگی پژوهش انجام شود، نمی‌توان تعمیم را به‌کلی در آن نادرست دانست؛ اما براساس نظر کوربین و استراس، باید تعمیم کاملاً متناسب و به‌اندازهٔ گسترهٔ پژوهشی باشد که با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد انجام می‌شود و اگر پژوهشگر ادعایی یا تعمیمی فراتر از گسترهٔ پژوهش انجام دهد، خارج از چهارچوب‌های روش‌شناختی این روش قرار دارد.

برخی گزارش‌های مطالعات کیفی فقط به یک پدیده پرداخته و شرایطی چند را که تحت آن‌ها پدیده ظاهر می‌شود، مشخص می‌سازد و همچنین کنش/کنش متقابل انگشت‌شماری

را که نمایانگر آن است و تعداد محدودی از پیامدها را معیّن می‌سازد. درصورتی‌که تک نگاری مبنی بر نظریهٔ مبنایی را براساس طیف تنوعی که ارائه می‌دهد و خصوصیاتشان را در رابطه با داده‌هایی که از آن‌ها نشئت گرفته‌اند، مشخص و ارزیابی می‌کنند. در یک مقالهٔ چاپ‌شده ممکن است طیف تنوعی که به آن‌ها پرداخته می‌شود، محدود باشد؛ اما نویسنده باید دست‌کم پیشنهاد کند که با مطالعهٔ بیشتری به ویژگی‌های آن بپردازد (استراس و کوربین، ۱۳۹۰، ص ۱۵۴).

ویژگی یا شاخص دومی که استراس و کوربین به آن اشاره می‌کنند، جامع‌نگری و کلان‌نگری و بررسی همه‌جانبهٔ موضوع پژوهش است. ایشان بر این باورند که وقتی دستاورد و نتیجهٔ پژوهش اجتماعی کیفی با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد قرار است تحلیل یا نظریه‌ای تازه دربارهٔ موضوع یا مسئلهٔ مدنظر باشد، باید به‌صورت همه‌جانبه به موضوع پرداخته شود و ابعاد گوناگون و علل و عوامل و زمینه‌ها و نتایج و پیامدها را بررسد و شرح دهد و در بررسی این‌ها نیز هم‌زمان به زمینه‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی بپردازد و عوامل خرد و کلان را در کنار هم واکاود و پژوهش را به یکی از این دو دسته علل و عوامل محدود نسازد.

شیوهٔ تحقیق نظریهٔ مبنایی مستلزم درنظرگرفتن شرایطی است که برای توضیح نیاز است، خود را فقط به عواملی که به‌طور مستقیم و از نزدیک روی پدیدهٔ تحت‌مطالعه اثر می گذارند، محدود نکنید. بدین معنی که تجزیه‌وتحلیل باید آنقدر «خُردپژوهی» نباشد که شرایط مؤثر «کلان‌پژوهی» را نادیده بگیرد؛ مثل شرایط اقتصادی، جنبش‌های اجتماعی، روندها ارزش‌های فرهنگی و غیره. همچنین، نباید عوامل کلان را فقط به‌عنوان زمینهٔ اطلاعاتی فهرست نمود؛ بلکه آن‌ها باید از طریق اثراتشان روی کنش/کنش متقابل و سپس از طریق پیامدهایشان به‌طور مستقیم به پدیدهٔ تحت‌مطالعه مرتبط گردند؛ بنابراین، هر نظریهٔ

مبنایی منتشرشده‌ای که این شرایط وسیع‌تر را حذف کند یا در توضیح روشن روابط خاص شرایط پدیدهٔ موردمطالعه موفق نباشد، از نظر مبتنی‌بودن تحقیق بر روش تجربی و عملی ناقص است (استراس و کوربین، ۱۳۹۰، ص ۱۵۴).

شاخص یا ویژگی سومی که کوربین و استراس برمی‌شمرند و شرح می‌دهند، دست‌یافتن پژوهشگر و پژوهش به نتایج و دستاوردهای معنادار و جدید و به دور از برداشت‌های عوامانه و ازپیش‌معلوم در پایان پژوهش است. در اینجا پیش‌فرض این است که در پایان پژوهش به روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد پژوهشگر باید به تحلیل یا نظریه‌ای تازه دربارهٔ موضوع یا مسئلهٔ مدنظر پژوهش دست یابد و در گام بعد این تحلیل یا نظریه باید ویژگی‌هایی هم داشته باشد. در اینجا کوربین و استراس به این نکته اشاره می‌کنند که این تحلیل و نظریه باید دستاوردی تازه دربارهٔ موضوع پژوهش به حساب آید، نه تکرار آنچه پیش از این دیگران دربارهٔ این موضوع گفته‌اند؛ زیرا اگر چنین باشد، عملاً فلسفهٔ به‌کارگیری این روش که دست‌یافتن به تحلیل و نظریهٔ تازه از دل داده‌های دست‌اول میدان بود، نادیده گرفته شده است و عملاً این پژوهش به هدف اصلی و اساسی خود که به خاطر آن انجام شده، دست نیافته است.

ممکن است یک مطالعهٔ نظریهٔ مبنایی یا هر مطالعهٔ دیگر به اتمام برسد؛ اما هیچ یافته‌ای که معنی‌دار باشد، به دست ندهد. اگر محققی فقط به تعقیب روش‌ها و اصول و قواعد نظریهٔ مبنایی بپردازد و راجع به اینکه واقعاً داده‌ها چه می‌گویند، از بصیرت و قوهٔ تخیل خود استفاده نکند؛ زیرا جز برداشت‌های عادی و عوامانه در داده‌ها نمی‌بیند. در این صورت، یافته‌های چاپ‌شده در ارزیابی با این معیار موفق بیرون نمی‌آید. به خاطر داشته باشید که در رابطهٔ متقابل بین محقق و داده، هیچ روشی و مسلماً حتی روش نظریهٔ مبنایی تضمین نمی کند که این رابطه، خلاقانه باشد (استراس و کوربین، ۱۳۹۰، ص ۲۵۵).

یافته‌های پژوهش

در نقد مقالات درصدد نقد روش‌شناختی هستیم و می‌کوشیم از هرگونه نقد روش تحقیقی بپرهیزیم. نقد روش‌شناختی را از موضع فلسفهٔ روش تحقیق و براساس اقتضائات و ملزومات پارادایمی، انجام می‌دهیم و منطق پژوهش را برمی‌رسیم و به نقد می‌کشیم. مقالهٔ «بازنمایی خانوادهٔ نابسامان از نگاه زنان درگیر طلاق در شهر یزد» با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد انجام شده است و به‌طور مشخص در پی پاسخ‌دادن به این پرسش‌هاست: «۱. زنان نابسامانی خانواده را چگونه درک و تفسیر می‌کنند؟ ۲. عوامل زمینه‌ساز نابسامانی خانواده کدام‌اند؟ ۳. پیامدهای نابسامانی خانواده کدام‌اند؟» نکتهٔ نخست که در این پرسش‌ها به چشم می‌خورد و جلب توجه می‌کند، بومی‌نبودن پرسش‌هاست. پژوهشگر در این پژوهش به‌طور مشخص در پی بررسی این موضوع نزد زنان درگیر طلاق شهر یزد است و طبیعتاً نمی‌تواند هیچ کلیت‌بخشی در این زمینه داشته باشد و بر همین منوال، لازم است پرسش‌های پژوهش نیز کاملاً جزئی و محدود و بومی باشد و مشخص سازد که به این موضوع مهم در پژوهش کیفی و داده‌بنیاد واقف است و آن را رعایت می‌کند. این نکته را به‌صورت دقیق‌تر باید در نتیجه‌گیری این پژوهش نیز بررسی و واکاوی کنیم.

یکی از ویژگی‌های مهم و درخور توجه پژوهش کیفی و داده‌بنیاد، بررسی همه‌جانبهٔ موضوع است. اما یکی از ویژگی‌های مهمی که در نتایج این پژوهش به چشم می‌خورد، فقدان هرگونه عامل فرهنگی در بررسی این پژوهش است. زمانی فقدان عامل فرهنگی بیشتر به چشم می‌آید که بدانیم یکی از وجوه بارز بومی‌کردن و محدودکردن موضوع پژوهش در پژوهش کیفی، ازجمله پژوهش با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، توجه ویژه به اقتضائات آن بوم و بستر فرهنگی و اجتماعی مشخص است که پژوهش در آن انجام می‌شود؛ درحالی‌که در این پژوهش اثری از علل و عوامل فرهنگی در هیچ بخشی از

چهارچوبی که به‌عنوان دستاورد پژوهش خود مشخص کرده است، به چشم نمی‌خورد. اگر قرار است علل و عوامل فرهنگی در پژوهش و تحلیل کیفی دیده نشود، پس یکی از وجوه ویژه و برتر خود را از دست داده است. دراین‌صورت، جامعیت و همه‌جانبه‌بودن پژوهش نیز خدشه‌دار می‌شود.

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که استراس و کوربین به آن اشاره می‌کنند، خلاقیت در تحلیل داده‌ها و ارائهٔ نتایج نو و جدید است؛ به‌بیان‌دیگر، یکی از بایستگی‌های به‌کاربستن روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، فقدان نظریه و تحلیل بومی از موضوع یا مسئلهٔ مدنظر است. درصورتی این هدف برآورده می‌شود که در پایان پژوهش، حرفی نو و بومی ویژهٔ آن موضوع و مسئله در آن بستر فرهنگی و اجتماعی و تاریخی زده شود؛ درصورتی‌که در این پژوهش چنین دستاوردی به چشم نمی‌خورد و حتی می‌توان گفت برخلاف آنچه استراس و کوربین می‌گویند، تحلیل‌های کلی که برای هر بوم و بستر دیگری هم می‌توان آن‌ها را ارائه داد، در نتایج این تحقیق آمده است. افزون‌براین، نوآوری چندانی هم در ارتباط‌دادن این علل و عوامل به یکدیگر وجود ندارد که مخاطب به کمک آن بتواند دریابد چگونه این علل و عوامل و زمینه‌ها به بروز این مسئله منجر شده‌اند و به این شیوه، فهمی تازه از ابعاد موضوع پژوهش پیش چشم مخاطب ترسیم کند.

در مقالهٔ «فهم عوامل طلاق از منظر زنان و مردان در معرض طلاق و طلاق‌گرفته؛ مطالعهٔ موردی شهر سقز» یکی از خطاهایی که در پژوهشی کیفی بسیار به چشم می‌خورد، وجود دارد که بیان ادعاهایی کلان و تعمیم‌هایی گسترده و کلی‌گویی‌هایی بدون استناد است؛ برای نمونه، در صفحهٔ ۲۴ این مقاله چنین آمده است: «در زمان‌هایی نه‌چندان پیش‌از این، ساختار خانواده و مناسبات و تعاملات میان اعضای خانواده مبتنی بر سنت‌ها و ارزش‌هایی خاص بود؛ اما امروزه به دلایلی همچون ورود نهادهای جدید و ارزش‌های نو،

این سنت‌ها و ارزش‌ها تضعیف شده است. روابط مبتنی بر سلسله‌مراتب، احترام و تبعیت از رأی و نظر بزرگ‌سالان، احترام متقابل زن و شوهر، جایگاه خاص و ویژهٔ مرد در خانواده و مهم‌تر از همه، تقدس خاصی که جامعه برای تشکیل خانواده قائل بود، ازجمله سنت‌هایی بودند که عامل حفظ و تداوم زندگی مشترک بودند. ازدواج، زندگی مشترک و تداوم آن، ازجمله مهم‌ترین ارزش‌های حاکم بر جامعهٔ سنتی می‌باشد. بر مبنای ارزش‌های جامعهٔ سنتی، زن و شوهر باید هر مشکلی را تحمل کرده و نهایتِ تلاش و فداکاری خود را برای حفظ زندگی مشترک انجام دهند. تعریف زن خوب برمبنای ارزش‌هایی، همچون صبر، فداکاری و گذشت از خواسته‌های خود در برابر خانواده و همسر، نشان‌دهندهٔ ارزش والای خانواده و ضرورت حفظ آن در جامعهٔ سنتی است؛ اما امروزه شاهد تضعیف این دسته از ارزش‌ها هستیم.»

معلوم نیست این ادعاها مربوط به چه جامعه و بوم و فرهنگی است! همچنین، آنچه به‌عنوان ارزش‌های سنتی برمی‌شمرد نیز ضرورتاً ارزش نیستند و نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان عامل بقا و دوام خانواده در نظر گرفت. همچنین، مشخص نیست این ارزش‌های عامل بقا و دوام خانواده بوده باشند؛ زیرا علل و عوامل بسیاری در بستر زمان و مکان دگرگون شده‌اند و اینکه تغییر و تحول در این ارزش‌ها عامل این تغییر بوده‌اند، ادعایی است که باید آن را به‌صورت علمی به اثبات رساند، نه اینکه به‌صورت بدیهی و پیش‌فرض در پژوهشی کیفی مطرح ساخت و عملاً به‌شکلی به‌عنوان مبنای پژوهش قرار داد و براساس آن، دست به تحلیل زد. ازاین‌دست تعمیم‌ها بازهم در این پژوهش به چشم می‌خورد که در اینجا به‌دلیل نداشتن مجال کافی، از ذکر آن‌ها چشم می‌پوشیم.

در عنوان «نتیجه‌گیری و جمع‌بندی» این پژوهش به‌جای اینکه به تحلیل همه‌جانبه و ژرف و البته جدید و نوآورانه از موضوع دست یابد و با مخاطب به اشتراک بگذارد، کل

تحلیل خود از علل و عوامل به‌وجودآمدن مسئلهٔ مدنظر را به یک عامل فروکاهیده است. افزون‌براین، دربارهٔ سازوکار چگونگی رسیدن از این علت و عامل به این نتیجه و پیامد را هم هرگز توضیح نمی‌دهد: «زوجینِ در معرض طلاق و طلاق‌گرفته تحت‌تأثیر عوامل نوسازی واردشده در جامعه و ورود ارزش‌های نوین به‌دنبال آن، معانی ذهنی خود را تغییر داده و معانی جدیدی را جایگزین نگرش‌های پیشین خود کرده‌اند. مردم در برخورد با ارزش‌های جدید، آن را تفسیر کرده و درک خاصی نسبت به آن پیدا کرده‌اند. ورود ارزش‌های نوین به جامعه، زمینهٔ تعاملات مردم را تغییر داده و با ایجاد اَشکال جدیدی از تعاملات، زمینهٔ بروز اختلافات میان زوجین را فراهم کرده است. زوجین در برخورد با تنش‌های بین یکدیگر و تحت‌تأثیر ارزش‌های جدید با راحتی بیشتری قادر به پذیرش مسئلهٔ طلاق شده‌اند.»

در مقالهٔ «طلاق عاطفی؛ علل و شرایط میانجی» در ابتدا این نکته جلب‌توجه می‌کند که پژوهشگر پرسش مشخصی را با مخاطب در میان نمی‌گذارد که بتوان به‌کمک آن به دنیای پژوهش راه یافت؛ اما اگر از این نکته بگذریم، یک خلأ سرنوشت‌ساز در این پژوهش به چشم می‌خورد: برخلاف چهارچوب روش‌شناختی روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد که پژوهش باید همه‌جانبه باشد و فقط یک بُعد پدیده را بررسی نکند، برای بررسی عنوان و موضوع «طلاق عاطفی؛ علل و شرایط میانجی» فقط به‌سراغ بانوان درگیر این مسئله رفته است و با مصاحبهٔ عمیق و کدگذاری و... از این مخاطبان به نتایجی دست یافته و این نتایج را به کل این موضوع تعمیم داده است. آشکار است که طلاق دست‌کم دو سوی متفاوت، یعنی زن و مرد، دارد و برای بررسی چنین عنوانی باید به‌صورت مساوی از هر دو سوی این تعامل پرسید و پاسخ‌های آن‌ها را بررسید و به نتایجی دست یافت.

پژوهشگر همهٔ پژوهش را به یک عامل، آن هم فقط از یکی از طرف‌های درگیر در این فرایند، یعنی طلاق عاطفی نسبت می‌دهد که برآورده‌نشدن انتظارات و نیازهای زن در

زندگی مشترک است. یعنی اگر نیازهای زن در زندگی مشترک برآورده شود، دیگر طلاق عاطفی رخ نمی‌دهد؟ یعنی همهٔ بار این مسئله بر عهدهٔ مردان و شوهران است و اگر آن‌ها به‌درستی به وظایف خود عمل کنند، ریشهٔ این مسئله خشکانده می‌شود؟ البته وقتی از ابتدا، پژوهش چنین رویکرد یک‌سویه‌ای دارد، شاید چندان عجیب نباشد که به چنین نتیجه‌ای نیز بینجامد. جالب اینکه استراس و کوربین، چنان‌که در شاخص‌ها از نظر گذراندیم، بر این باورند که نتیجهٔ پژوهش باید فاصلهٔ معناداری با تحلیل‌های عامیانه از موضوع داشته باشد و نکته‌ای که در اینجا می‌توان به آن اشاره کرد، این است که این تحلیل از تحلیل‌های عامیانه هم عقب‌تر است؛ زیرا در تحلیل‌های عامیانه هم چنین موضوعی را یک‌طرفه بررسی نمی‌کنند و همهٔ مسئولیت و مشکل را بر دوش یک طرف نمی‌گذارند و در تحلیل خود، طرف دیگر را به‌کلی کنار نمی‌گذارند.

نکتهٔ بعدی که در نتایج این پژوهشِ انجام‌شده با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد به چشم می‌خورد، نادیده‌گرفتن علل و عوامل اجتماعی در تحلیل نهایی است. وقتی سخن از تحلیل یا نظریهٔ همه‌جانبه دربارهٔ موضوعی اجتماعی پیش می‌آید، آشکار است که نمی‌توان از علل و عوامل اجتماعی چشم پوشید؛ اما با اینکه پژوهشگر در ابتدای پژوهش مقداری نظریه‌های جامعه‌شناختی را شرح داده است، درحالی‌که ارتباط آن‌ها با پژوهش روشن نیست، در نتایج پژوهش، نشانی از علل و عوامل اجتماعی به چشم نمی‌خورد و همهٔ متغیرهایی که به‌عنوان علل و عوامل مؤثر در پژوهش از آن‌ها یاد کرده است، فردی یا نهایتاً خانوادگی‌اند. این ویژگی، هم کمبودی بزرگ برای پژوهشی اجتماعی به‌حساب می‌آید و هم نقصی برای تحلیل همه‌جانبه و جامع از موضوع بررسی‌شده در پژوهش.

در مقالهٔ «فرایند برساخت هویت زنان در جریان طلاق: بازاندیشی در تقدس خانواده و قبح طلاق (مطالعهٔ موردی: دانشجویان زن رشته‌های علوم اجتماعی دانشگاه تهران)» یکی

از مشکلاتی که در بسیاری از پژوهش‌ها به چشم می‌خورد، وجود دارد که لازم است در اینجا کمی بیشتر این مشکل را بررسی کنیم و ابعاد گوناگون آن را واکاوی کنیم. در بسیاری از پژوهش‌ها، پژوهشگران در ابتدای پژوهش بدون هدف و راهبرد مشخصی، تعدادی از نظریه‌های مختلف یا مفاهیم و کلیدواژه‌هایی از نظریه‌های گوناگون را بیان می‌کنند. بررسی چرایی طرح این مفاهیم و نظریه‌ها بحث را به‌سوی مباحث روش تحقیق سوق می‌دهد و به همین دلیل در اینجا از آن چشم می‌پوشیم؛ اما این موضوع وجه دیگری دارد که کاملاً روش‌شناسانه و پارادایمیک است و لازم است در اینجا به آن بپردازیم.

در این نکته تردیدی نیست که هرکدام از این اصطلاحات و مفاهیم از دل نظریه‌ای آمده‌اند و هرکدام از این نظریه‌ها نیز برآمده از پارادایمی مشخص با پیش‌فرض‌هایی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و... هستند. در اینجا این پرسش مهم شکل می‌گیرد که درهم‌آمیختن این مفاهیم و نظریه‌ها از پارادایم‌های گوناگون با پیش‌فرض‌های مختلف از چه ملاحظهٔ روش‌شناختی پیروی می‌کند؟ برای‌نمونه، در این پژوهش، پژوهشگر سه مفهوم متفاوت از کانت و گیدنز را در مقدمه بیان می‌کند؛ اما مشخص نمی‌کند این مفاهیم از نظر پیش‌فرض‌ها و... چه نسبتی باهم دارند و چگونه می‌توان این مفاهیم را در کنار هم در یک پژوهش به‌کار برد و ادعا کرد ازنظر فلسفی و روش‌شناختی پژوهشی منجسم و نظام‌مند است!

نکتهٔ دیگر که در اینجا باید به آن اشاره کنیم، میزان ارتباط این مفاهیم به جامعهٔ ایران است؛ چنان‌که بارها در نقد مقالات به آن اشاره کردیم، هدف و فلسفهٔ به‌کارگرفتن روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، تولید نظریه یا دست‌کم، تحلیلی بومی برای موضوعی بومی و مشخص و محدود است که نظریه‌ای دربارهٔ آن وجود ندارد یا پژوهشگر به هر دلیلی آن نظریه را کافی نمی‌داند و لازم می‌داند پژوهشی تازه و تحلیل و نظریه‌ای نو برای آن تدارک

ببیند؛ اما در این پژوهش، فرایند، متفاوت است و بیشتر ساختاری قیاسی در آن به چشم می‌خورد؛ زیرا پژوهشگر مفاهیمی را در مقدمه مطرح می‌کند و در نتیجه‌گیری هم شادمان از اینکه توانسته است این مفاهیم را در این پژوهش به‌کار گیرد، با تکرار همان مفاهیم و ارتباط‌دادن آن‌ها به جامعهٔ هدف پژوهش، آن‌ها را جمع‌بندی می‌کند. شاید این خطای روش‌شناختی در این پژوهش برآمده از برداشت نادرستی باشد که پژوهشگر از روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد داشته است.

پژوهشگر بخشی از مقالهٔ خود را به نقد روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد اختصاص داده و در آن کوشیده است اثبات کند این روش دچار خلأهای مهمی است و او در این پژوهش می‌کوشد خود را از این خلأها و آسیب‌ها دور نگه دارد. نقد اصلی پژوهشگر به این روش که به فرایند اشتباهش در این پژوهش هم انجامیده است، نقش نظریه در پژوهش کیفی، ازجمله نظریه‌پردازی داده‌بنیاد است. او به‌اشتباه ادعا می‌کند کوربین و استراس بر این باورند که پژوهشگر باید پیش از آغاز پژوهش ذهن خود از هرگونه پیش‌فرض و نظریه و... به‌کلی پاک سازد و با بی‌طرفی مطلق، پژوهش را آغاز کند. نادرست‌بودن این تصور از روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد زمانی آشکار می‌شود که یکی از عناصر و اجزا و مراحل این روش را حسیاست نظری شکل می‌دهد و جالب اینکه پژوهشگر نیز خود به این موضوع اشاره می‌کند؛ اما همچنان بر موضع نادرست خود پای می‌فشارد و به روند نادرستی که در پژوهش در پیش گرفته است، می‌انجامد.

همین نگاه و رویکرد روش‌شناختی نادرست به پژوهش اجتماعی کیفی با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، به خطاهای بنیادین دیگری هم در این پژوهش منجر شده است و آن اینکه وقتی بیش از نظریه‌سازی در پی نظریه‌آزمایی باشی، ناگزیری نظریه‌ای را برای جامعهٔ ایران در نظر بگیری که اساساً متعلق به این فرهنگ و اجتماع نیست. پژوهشگر چگونه

می‌تواند مدرن‌بودن جامعهٔ ایران با تعریفی که در بحث نظری‌اش به‌کمک کانت و گیدنز مطرح می‌کند، به اثبات برساند و کاربست آن برای این بوم و بستر را توجیه علمی کند، آن هم در چهارچوب روشی کیفی، همچون نظریه‌پردازی داده‌بنیاد؟! می‌توان گفت این خطاهای بنیادین روش‌شناختی، این تحقیق را از دایرهٔ پژوهشی با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد دور می‌کند و ارزش و اعتبار علمی آن را مخدوش می‌سازد و آن را به تحقیقی تبدیل می‌کند که نمی‌توان از نظر روش‌شناختی و روش تحقیق نام روشنی بر آن نهاد و انتظار مشخصی از آن داشت.

مقالهٔ «زمینه‌ها و نحوهٔ مواجهه با طلاق عاطفی میان زنان شهر یزد» در ابتدا و ذیل عنوان «مقدمه و بیان مسئله» با تعمیم‌ها و تحلیل‌های کلی و بدون استناد مشخص و روشن کار خود را آغاز می‌کند: «روابط خانوادگی و تعاملات بین زن و شوهر در جامعهٔ جدید، دچار چالش‌های جدی شده است. شواهد وجود این واقعیت را می‌توان در افزایش پرونده‌های طلاق و شلوغی راهروی دادگاه‌های خانواده و افزایش نرخ طلاق مشاهده کرد. این تغییرات خاص جامعهٔ ایران نیست و اغلب جوامع معاصر را درنوردیده است. در دو دههٔ اخیر و با گسترش زندگی شهرنشینی، رواج ظواهر نوگرایی و تغییر شیوهٔ زندگی مردم از سنتی به جدید و گسترش وسایل ارتباطی نوین، نظام خانواده در ایران دستخوش تغییراتی شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت این تغییرات با خود آسیب‌های فراوانی به همراه داشته است. خانواده که نهادی برای برآورده‌کردن نیازهای عاطفی به‌حساب می‌آمد، به‌تدریج جایگاه خود را متزلزل یافت و مفاهیمی همچون روابط موزاییکی و طلاق عاطفی بر سر زبان‌ها افتاد.» «افزایش طلاق عاطفی به‌میزان درخور توجه و نگران‌کننده یکی از این آسیب‌هاست. امروزه احساس امنیت و آرامش در روابط صمیمانهٔ بین زن و شوهر به سستی گراییده و خانواده به‌گونهٔ فزاینده‌ای با نیروهای مخرب مواجه شده است. درحال‌حاضر، طلاق توجه

بسیاری از اندیشمندان و کارشناسان مسائل اجتماعی را به خود جلب کرده است. مسلماً هر شرایطی که برای زنان به‌منزلهٔ کنشگران فعال تأثیرگذار و البته تأثیرپذیر پیش آید، واکنش و پیامدهایی به همراه دارد که عواملی بسترساز این شرایط و پیامدها بوده‌اند. زنان با قرارگرفتن در این موقعیت با مشکلاتی مواجه می‌شوند که بدون شک، بر خانواده و جامعه نیز آسیب‌های فراوانی وارد می‌کند. روابط فرازناشویی، افزایش طلاق قانونی، خشونت، خودکشی و... از معضلات اجتماعی‌ای هستند که ممکن است در نتیجهٔ طلاق عاطفی حاصل شود.» چنان‌که آشکار است و نیاز به توضیح چندانی ندارد، این متن پُر از تحلیل‌ها و تعلیل‌های بدون ارجاع و پشتوانهٔ پژوهشی است.

اما مقاله از زمانی که می‌کوشد براساس روش استراس و کوربین حرکت کند، به چهارچوب علمی نزدیک‌تر می‌شود و می‌توان دستاورد این حرکت براساس چهارچوب علمی را در پایان پژوهش و ذیل عنوان «بحث و نتیجه‌گیری» به‌خوبی مشاهده کرد که تحلیل چندبعدی از موضوع ضمن بیان ارتباط بین مفاهیم گوناگون در این تحلیل با یکدیگر و با موضوع پژوهش بیان می‌کند و می‌کوشد فهم و نگاه تازه‌ای از موضوع در اختیار مخاطب بگذارد: «با توجه به تحلیل داده‌ها می‌توان گفت زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش، طلاق عاطفی را به‌صورت خلأ ارتباطی‌حمایتی (فقر عاطفی، دلزدگی زناشویی و فرسایش روابط زناشویی) تجربه کرده‌اند. بیشترِ تأکید آن‌ها بر سردی روابط و تعاملات بین زوجین بود. زنان مورد مطالعه تصویری از زندگی خود را گزارش می‌کردند که در آن، عشق، علاقه، صمیمیت و همدلی وجود نداشت و به‌جای آن، سکوت، انزوا، نارضایتی، بغض، درد، رنج و در بعضی موارد دیگر، خشونت، بی‌مسئولیتی و بی‌تفاوتی فضای زندگی را پُر کرده بود. بیشترین عوامل تأثیرگذار در ایجاد حس خلأ ارتباطی در روابط زوجین را می‌توان ناشی از عدم‌تناسب، عدم‌تعلق و عدم‌تأمل دانست. همین وضعیت باعث می‌شود احساس

خلأ عاطفی، جنسی، کلامی و... در آن‌ها شکل بگیرد. در چنین شرایطی زوجین به‌عنوان کنشگران فعال سعی می‌کنند از طریق دیگری این خلأ را پُر کنند که در بعضی از موارد به ایجاد روابط فرازناشویی منجر می‌شود. در چهارچوبی برساخت‌گرایانه می‌توان گفت زنان با توجه به وضعیت زندگی زناشویی و موقعیتی که در آن قرار داشتند، پدیدهٔ اجتماعی طلاق عاطفی را درک و تفسیر می‌کنند. براساس این نظریه، تعریف و نوع نگاه افراد به زندگی مهم است، نه زندگی آن‌ها به‌صورتی که در ظاهر دیده می‌شود. طلاق عاطفی حاصل مجموعه ای از زمینه‌ها و شرایط قبل و حین ازدواج ازجمله خانوادهٔ نابسامان، تقدیرگرایی و ازدواج ناهمسان است. این فرایند پس از ازدواج در برخی از موارد با روابط فرازناشویی، خشونت و رسانهٔ مخاطره‌آمیز تقویت می‌شود و تبعاتی مثل ضعف تعهد همسری، انزوا و بی‌تفاوتی، اعتیاد، خودکشی و طلاق را به‌همراه دارد.»

مقالهٔ «واکاوی پدیدهٔ طلاق، ریشه‌ها و پیامدها در شهر تهران ۱۳۹۵» شاید قوی‌ترین مقاله‌ای باشد که در اینجا بررسی می‌کنیم. در ابتدای مقاله طرح بحث با مقدمه و سپس بیان مسئله به‌صورت کاملاً مستند و مبتنی بر پژوهش‌های انجام‌شده و نیز آمار و اطلاعات رسمی بیان شده است و نمی‌توان تعمیم‌های بی‌دلیل نامستند و غیرعلمی در آن یافت. همچنین، در ادامه ضمن توضیح دقیق و کامل فرایند طی‌شده در پژوهش براساس رویکرد استراس و کوربین در روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، گام‌به‌گام فرایندهای طی‌شده در پژوهش با مخاطب در میان گذاشته می‌شود و مخاطب به‌خوبی در جریان فرایند طی‌شده در پژوهش قرار می‌گیرد. سپس براساس ساختاری که استراس و کوربین بیان کرده‌اند، شرایط علّی، شرایط زمینه‌ای شرایط مداخله‌گر و میانجی، کنش و تعامل (راهبردها) و نیز پیامدها بحث می‌شود و در گام پایانی، پس از بحث و استنتاج نظری، مدل پارادایمی پدیدهٔ طلاق را ترسیم می‌کنند.

در اینجا منظور این نیست که این پژوهش کامل و بدون هرگونه عیب و نقصی است؛ اما چهارچوب اصلی که در روش‌شناسی پژوهش روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد مدنظر است، تا حد زیادی محقق شده است و خطای بنیادین در این سطح در آن به چشم نمی‌خورد. در این پژوهش نه خبری از تعمیم‌های بی‌دلیل است، نه بررسی یک‌جانبهٔ موضوع پژوهش، نه نتایج بدیهی و ازپیش‌معلوم دربارهٔ موضوع پژوهش. پژوهشگر کوشیده است موضوع را تا حد توان، همه‌جانبه بررسی کند و هیچ‌کدام از ابعاد موضوع از نظرش مغفول نماند.

همچنین، در قسمت حساسیت نظری هم به دور از تکرار نظریه‌های موجود از پارادایم‌های گوناگون، مفاهیم اصلی که برای چنین پژوهشی لازم است، خیلی کوتاه و مستند تعریف کرده است تا ذهن خود و مخاطبش ضمن حساس‌شدن و البته دقیق و علمی‌شدن، تحلیل یا نظریهٔ خاصی را به‌صورت پیش‌فرض در نظر نگیرد که در مقالات بررسی‌شده کم‌نظیر و البته ستودنی است. در جمع‌بندی و بحث پایانی پژوهش نیز با تأکید بر دایرهٔ محدود پژوهشی که انجام داده است و پرهیز از هرگونه تعمیم به مصادیق و نمونه‌های دیگر، ضمن ارتباط برقرارکردن بین علل و عوامل گوناگونی که در پژوهش آمده است، روشن‌کردن نسبت آن‌ها با موضوع پژوهش را نیز تا حد توان شرح داده و آشکار ساخته است و مخاطب با مطالعهٔ آن احساس می‌کند تحلیل ویژه‌ای برای این موضوع در این بستر و زمینه را می‌خواند که یکی از اهداف اصلی چنین پژوهشی است. مقالهٔ «مطالعهٔ کیفی نارضایتی زناشویی و اقدام به طلاق» و مقالهٔ «بررسی عوامل زمینه‌ساز طلاق در بافت اجتماعی‌فرهنگی شهر تهران» نیز با وجود اینکه در مجلات جامعه‌شناختی به چاپ رسیده بودند، به‌دلیل نداشتن رویکرد جامعه‌شناختی و نویسندگان متخصص در حوزهٔ اجتماعی از دایرهٔ بررسی‌ها و نقدهای ما در این بخش کنار گذاشته شدند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

چنان‌که در بیان مسئله از نظر گذراندیم، براساس آمار رسمی سازمان ثبت احول کشور، روند طلاق در ایران رو به افزایش است و طبیعتاً در چنین وضعیتی به چهارچوبی علمی و نظری نیاز داریم که بتواند به‌دقت و به‌روشنی علل و عوامل ایجاد آن را شرح و توضیح داده و راهبردها و راهکارهایی برای مدیریت و کاهش آن به جامعهٔ علمی و البته مدیران اجرایی کشور ارائه دهد تا به بهبود وضعیت اجتماعی کشور در این زمینه بینجامد. اما در این زمینه در کشورمان دچار کمبودهایی هستیم و یکی از روش‌های علمی که می‌تواند تا حدی به جبران این کمبود و سامان‌دادن نظریه‌هایی جامعه‌شناختی، ولو تنگ‌دامنه و محدود، کمک کند، روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد است. اما این روش نیز اگر با رعایت چهارچوب و شاخص‌های روش‌شناختی پارادایم مرجع انجام نشود، نمی‌تواند از اعتبار علمی برخوردار شود. بر همین اساس، پرسش اصلی ما در این پژوهش این است که چهارچوب و شاخص‌های روش‌شناختی روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد که ذیل پارادایم تفسیرگرایی جای می‌گیرد، چیست و چگونه می‌توان این چهارچوب و شاخص‌ها را برای بهبود و ارتقای سطح علمی پژوهش‌ها به کار گرفت.

آنچه در جمع‌بندی این پژوهش می‌توان به آن اشاره کرد، خلأهای سرنوشت‌ساز از دیدگاه روش‌شناختی در پژوهش‌های انجام‌شده با روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد است که در اینجا آن‌ها را بررسی کردیم و طبیعتاً امکان هیچ‌گونه تعمیمی به دیگر پژوهش‌های انجام‌شده با این روش برای ما در اینجا وجود ندارد و لازم است این نکته را به‌روشنی و به‌صراحت بیان کنیم تا نقدی که به بسیاری از پژوهش‌ها وارد دانستیم، خود به آن دچار نشویم. چنان‌که گفتیم، روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد همان طور که از نام آن آشکار است، در پی دست‌یافتن به نظریه‌ای دربارهٔ موضوع یا مسئله‌ای است که دربارهٔ آن نظریه‌ای وجود

ندارد یا نظریه‌ای تا به این اندازه بومی برای آن تولید نشده است یا بـه هـر دلیلـی پژوهشـگر نظریه‌های موجود را کافی یا کامل یا گویا نمی‌داند و تولید تحلیل یا نظریه‌ای تازه دربـارهٔ آن را ضروری تشخیص می‌دهد. لازم است در اینجا به این نکته نیز اشـاره کنـیم کـه منظـور از نظریه در اینجا ضرورتاً نظریه‌ای هم‌پای نظریه‌های مطرح در حـوزهٔ جامعه‌شناسـی نیسـت؛ زیرا اساساً نمی‌توان انتظار داشت همهٔ پژوهشگران چنین توانمندی داشته باشند و بـه چنـین دستاوردی در پژوهش اجتماعی خود دست یابند.

در اینجا معنای «نظریه» به‌شکل یـک طیـف در نظـر گرفتـه می‌شـود کـه از تحلیـل تـا نظریه‌ای پیچیده را دربرمی‌گیرد. آنچه جوهرهٔ اصلی این طیف، از تحلیل تخصصی تا نظریهٔ تخصصی پیچیده را دربرمی‌گیرد، ارتباط و انسجام و اتحاد و همبستگی مفـاهیم به‌کاررفتـه است که استراس و کوربین هم به‌صراحت به‌عنوان یکی از شـاخص‌های ارزیـابی پـژوهش اجتماعی براساس روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد بر آن تأکید کرده‌اند؛ اما این ویژگی، کمتر در پژوهش‌هایی که بررسیدیم، به چشم نمی‌خورد. آنچـه بیشـتر در ایـن پژوهش‌هـا بـه چشـم می‌خورد، مضمون‌هایی است که پس از چند مرحله کدگـذاری بـه‌دسـت آمده‌انـد و تقریبـاً می‌توان گفت پژوهشگر هیچ ارتباطی بین این مضامین گوناگون نتوانسته است برقرار سـازد. به‌بیان‌دیگر، اساساً فلسفهٔ روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد و هدف از به‌کارگرفتن ایـن روش کـه دست‌یافتن به تحلیل یا نظریه‌ای بومی دربارهٔ موضوع یا مسئله‌ای در بستر و بـوم و زمینـه‌ای مشخص و محدود است، محقق نمی‌شود و فهم تازه‌ای برای مخاطب پـژوهش بـه ارمغـان نمی‌آورد.

در اینجا باید به این نکتهٔ مهم نیز اشاره کنیم که وقتی این هـدف، یعنـی دسـت‌یافتن بـه تحلیل یا نظریه‌ای دربارهٔ موضوع محقق شد، باید به دو ویژگی مهم و بنیادین دیگـر مـدنظر استراس و کوربین هم توجه کرد که ادعاهای این نظریه یا تعمیم‌های آن گسـترهٔ مطالعه‌شـده

در پژوهش محدود باشد و تعمیمی فراتر از حوزه و گسترهٔ مطالعه و پژوهش خود مطرح نسازد و دوم اینکه این تحلیل یا نظریه که متناسب با حدود پژوهش مطرح شده است، به‌قدر کافی از عمق و جامعیت کافی برخوردار باشد و توانسته باشد با توجه به اینکه گسترهٔ محدودی را برای مطالعه و پژوهش برگزیده است، همهٔ ابعاد آن را به‌خوبی واکاود که می‌توان گفت تقریباً این ویژگی‌ها نیز کمتر در پژوهش‌هایی که بررسی کردیم، به چشم می‌خورد.

در پایان لازم است به‌طور ویژه به این نکته نیز تأکید کنیم که گام نخست رعایت چهارچوب و شاخص‌های روش‌شناختی در پژوهش‌های اجتماعی با هدف ارتقای سطح و اعتبار علمی این پژوهش‌ها، تسلط پژوهشگر به این چهارچوب و شاخص‌هاست که در پژوهش‌هایی که بررسی کردیم، آشکار بود که پژوهشگران آگاهی کافی از این چهارچوب و شاخص‌ها ندارند. شاید مهم‌ترین راهکاری که می‌توان در این زمینه ارائه داد، توجه ویژه به فلسفهٔ علوم اجتماعی در کشورمان باشد؛ زیرا یکی از حوزه‌های مهمی که فلسفهٔ هر علمی در پی بررسی و واکاوی آن است، پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی است و روش‌شناسی ذیل معرفت‌شناسی جای می‌گیرد و اعتبار علمی پژوهش را محک می‌زند.

کتابنامه

۱. آقاجانی، زهرا؛ جهانگیری، جهانگیر؛ و لهسایی‌زاده، عبدالعلی. (۱۳۹۶). فرایند برساخت هویت زنان در جریان طلاق: بازاندیشی در تقدس خانواده و قبح طلاق. **فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی توسعهٔ اجتماعی**، ۱۱(۴۳).

۲. اخوی ثمرین، زهرا؛ زهراکار، کیانوش؛ محسن‌زاده، فرشاد؛ و احمدی، خدابخش. (۱۳۹۶). بررسی عوامل زمینه‌ساز طلاق در بافت اجتماعی‌فرهنگی شهر تهران. **فصلنامهٔ فرهنگی‌تربیتی زنان و خانواده**، ۱۲(۴۰).

۳. استراس، آنسلم؛ و کوربین، جولیت. (۱۳۹۰). **اصول روش تحقیق کیفی؛ نظریهٔ مبنایی، رویه‌ها و شیوه‌ها** (ترجمهٔ بیوک محمدی، چ ۳). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴. افراسیابی، حسین؛ و دهقانی دارامرود، رقیه. (۱۳۹۵). زمینه‌ها و نحوهٔ مواجهه با طلاق عاطفی میان زنان شهر یزد. **فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی زن در توسعه و سیاست**، ۱۶(۵۲).

۵. ــــــــــــ (۱۳۹۶). بازنمایی خانوادهٔ نابسامان از نگاه زنان درگیر طلاق در شهر یزد. **جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی**، ۵(۶).

۶. ایمان، محمدتقی. (۱۳۹۰). **مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی** (چ ۱). قم: حوزه و دانشگاه.

۷. ــــــــــــ (۱۳۹۷). **هویت علمی علوم اجتماعی در ایران** (چ ۱). تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۸. باستانی، سوسن؛ گلزاری، محمود؛ و روشنی، شهره. (۱۳۸۹). طلاق عاطفی؛ علل و شرایط میانجی. **فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی بررسی مسائل اجتماعی ایران**، ۱(۳).

۹. چالمرز، آلن اف. (۱۳۸۹). **چیستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی** (ترجمهٔ سعید زیباکلام،چ ۱۱). تهران: سمت.

۱۰. ریتزر، جورج. (۱۳۸۹). **نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر** (ترجمهٔ محسن ثلاثی، چ ۱۵). تهران: علمی.

۱۱. صادقی، رضا. (۱۳۹۴). **آشنایی با فلسفهٔ علم معاصر** (چ ۱). تهران: سمت.

۱۲. طاهری پنچناری، رؤیا؛ آقاجانی مرسا، حسین؛ و کلدی، علی‌رضا. (۱۳۹۷). واکاوی پدیدهٔ طلاق، ریشه‌ها و پیامدها در شهر تهران ۱۳۹۵. **دوفصلنامهٔ علمی‌پژوهشی بررسی مسائل اجتماعی ایران**، ۸(۹).

۱۳. فراستخواه، مقصود. (۱۴۰۰). **روش تحقیق کیفی در علوم اجتماعی با تأکید بر نظریهٔ برپایه (گرندد تئوری)** (چ ۱۲). تهران: آگاه.

۱۴. فلیک، اووه. (۱۳۸۸). **درآمدی بر تحقیق کیفی** (ترجمهٔ هادی جلیلی، چ ۲). تهران: نی.

۱۵. قریشی، فردین؛ شیرمحمدی، داود؛ و برجوند، آوات. (۱۳۹۳). فهم عوامل طلاق از منظر زنان و مردان در معرض طلاق و طلاق‌گرفته؛ مطالعهٔ موردی شهر سقز. **پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران**، ۳(۱۰).

۱۶. کرسول، جان دبلیو. (۱۳۹۱). **طرح پژوهش؛ رویکردهای کیفی و کمی و ترکیبی** (ترجمهٔ علی‌رضا کیامنش و مریم دانای طوس). تهران: جهاد دانشگاهی، واحد علامه طباطبایی.

۱۷. گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۹). **قواعد جدید روش جامعه‌شناسی** (ترجمهٔ عباس محمدی اصل، چ ۲). تهران: افکار.

۱۸. لازی، جان. (۱۳۹۶). **درآمدی تاریخی به فلسفهٔ علم** (ترجمهٔ علی پایا، چ ۸). تهران: سمت.

۱۹. محسن‌زاده، فرشاد؛ محمدنظری، علی؛ و عارفی، مختار. (۱۳۹۰). مطالعهٔ کیفی نارضایتی زناشویی و اقدام به طلاق. **فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی مطالعات راهبردی زنان**، ۱۴(۵۳).

۲۰. محمدپور، احمد. (۱۴۰۰). **ضدروش؛ منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی** (چ ۴). تهران: لوگوس.

۲۱. مردیها، مرتضی. (۱۳۸۷). **فضیلت عدم قطعیت** (چ ۲). تهران: طرح نو.

۲۲. نیومن، ویلیام لاورنس. (۱۳۹۵). **شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی** (ترجمهٔ حسن دانایی‌فرد و سیدحسین کاظمی، چ ۴). تهران: مؤسسهٔ کتاب مهربان نشر.

23. Bryman, A. (2008). Qualitative Research in Organizations and Management: University of Leicester, UK, **An International Journal** 3(2), 159-168.

24. Blaikie, N. (2007). **Approaches to Social Enquiry .Cambridge**. Uk: Polity Press.

25. Castles S. (2012). Understanding the Relationship between Methodology and Methods. In Carlos Vargas-Silva (Eds.) **Handbook of Research Methods** in Migration via university of melburn.